

خیر

### تمدید مهلت ارسال

#### آثار به کنگره ملی شهدای غواص

مهلت ارسال آثار جشنواره‌های نخستین کنگره ملی شهدای غواص جزیره کیش با هدف امکان حضور حداکثری علاقه‌مندان تا ۳۰ آبان تمدید شد.
جشنواره‌های فیلم کوتاه، عکس خلاق، رسانه، شعر، داستان، پادکست و پوستر در نخستین کنگره ملی شهدای غواص جزیره کیش موسوم به معبر عشق برگزار می‌شود. دبیر‌خانه اجرایی نخستین کنگره ملی شهدای غواص اعلام کرد با توجه به درخواست‌ها و تماس‌های منتقاضیان و طبق روال معمول برای امکان حضور حداکثری شرکت‌کنندگان، مهلت ارسال آثار به تمامی جشنواره‌های این کنگره تا ۳۰ آبان ماه تمدید‌شده‌است.
علاقه‌مندان برای کسب اطلاعات بیشتر، با‌نوم‌سی و شرکت در این جشنوار ه‌ها می‌توانند به تارنمای اینترنتی کنگره شهدای غواص به نشانی http://mabareshgh-kish.irمرحاه و نسبت به بارگذاری آثار خوداقدام کنند.
اختتامیه کنگره شهدای غواص با عنوان معبر عشق، سوم‌چهارم دی‌ماه ۱۴۰۱ هم‌زمان باسالگرد عملیات کربلای ۴ به میزبانی جزیره کیش با حضور خانواده‌های معزز شهدای غواص، مسئولان و فرمانده ارشد کشور، فرماندهان و سرداران دفاع مقدس، هنرمندان و صاحب‌نظران عرصه‌های فرهنگ و هنر کشور برگزار می‌شود.



خیر

خیر

خیر

### مستندی از اقدامات صدام

مستند «عراق نابودی یک ملت» با موضوع حکمرانی صدام حسین طی ۴دهه در کشور عراق امشب از شبکه مستند روی آنتن می‌رود.
صدام حسین، رئیس حزب بعث عراق و رئیس‌جمهور این کشور در دهه‌های گذشته بود که جنگ‌های زیادی را با کشورهای مختلف به راه‌انداخت و در اداره این کشور نیز سا‌چالش‌های زیادی روبه‌رو بود.
مجموعه مستند «عراق نابودی یک ملت» یا «تازدی عراق» اثری تولید شده توسط تلویزیون ملی فرانسه است که به ۴دهه تاریخ عراق پرداخته و از سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۹ بر بررسی کرده‌است. این فیلم مستند از آنتن شبکه مستند پخش شده و برای تماشای آن می‌توانید به پلتفرم‌های نمایش فیلم از جمله تلویون مراجعه کنید.

### شهادت

## یک جانباز شیمیایی

جانباز ۷۰درصد، منوچهر بیگی پس از تحمل رنج و سختی ناشی از جراحات دوران جنگ، به خیل شهدا پیوست.
جانباز شهید منوچهر بیگی در منطقه شاخ شمیران، عملیات والفجر ۱۰ در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۶۶، به‌دلیل اصابت ترکش به دست، پا و شیمیایی کل بدن دچار مجروحیت و ۲۷مهر به درجه رفیع شهادت نایل شد.

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

## ایتار ومقاومت



آرمان علی وردی در ناآرامی‌های اخیر به‌دست اغتشاشگران در شهرک اکباتان به طرز فجیعی شکنجه شد و به شهادت رسید

# یاد انگشتری تو شده داغ دل ما

کردند، مجبور شدند به عقب برگردند. آرمان آن روز به کلاس درس در حوزه رفته و کتاب و عمامه‌اش را داخل کیفش گذاشته بود. کیفش هم روی دوشش بود. به گفته دوستانش، او خواست از بین آشوبگران عبور کند، بدون هیچ سلاح سرد یا گرمی. عده‌ای آشوبگر به چهره و ریش آرمان شک می‌کنند و جلوی او رام می‌گیرند. یکی از آنها می‌گوید: بسبیجی؟! و آرمان جوابی نمی‌دهد.

دیگری دست می‌برد به کیف آرمان و آن را با خودش می‌کشد. کیف را که باز می‌کنند، می‌بینند که کتاب‌های حوزه و عمامه داخل آن است. تا اینها را می‌بینند، داد می‌زنند: «آخونده!» آرمان با اینکه زده و تا می‌توانند او را سخت‌ترین شکنجه‌ها هم تن به این زیر نمی‌دهد و پای ایمان و اعتقاداتش می‌ماند. این اتفاق در ناآرامی‌های چهارشنبه چهارم آبان ماه رخ داده و این جوان بسبیجی، با جراحات بسیار در حاشیه محله اکباتان رها می‌شود. متأسفانه به‌علت جراحات بسیار، این جوان بسبیجی، در بیمارستان به شهادت رسید. متأسفانه عاملان این کار غیرانسانی، تصاویر این شکنجه و مقاومت و شجاعت او را به گوش ثب‌ت ووقیحانه در فضای مجازی منتشر کردند. تماشای فیلم شکنجه آرمان برای ما که حتی یک‌بار هم او را ندیده بودیم دردناک است، چه رسد به مادر و پدری که آرزوها برای عزیز کرده‌شان داشتند. در ادامه بخش‌هایی از صحبت‌های این خانواده داغدار را می‌خوانیم.

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

در نهایت جسم کم‌جان او به‌سختی توسط دوستانش شناسایی می‌شود و پس از انتقال به بیمارستان به شهادت می‌رسد.

دوستانش می‌گویند آن شب بی هیچ دلیلی آرمان توسط لیدرهای آشوبگران در اطراف شهرک اکباتان ربوده شده و پس از شکنجه با شوک‌های خاص و شبه‌نظامی به کما رفت. حجم ضربه‌هایی که به سر این طلبه بسبیجی وارد شده، باعث ضربه مغزی او شده بود. یکی از دوستان آرمان از شوق و علاقه و به رهبر می‌گوید: «وقتی در فیلم دیدم که آرمان زیر آن همه شکنجه باز هم لب به توهین به مقدسات باز نکرد، تعجب نکردیم چون شک نداشتم که محال بود او این کار را بکند! او تا لحظه آخر پای اعتقاداتش ایستاد. ما هم راه او را ادامه می‌دهیم و انتقام خون به ناحق ریخته آرمان و آرمان‌های این ملت را می‌گیریم.»

#### من نروم چه کسی برود؟

آرزوی‌ش شهادت بود مثل خیلی از جوانانی که ۸سال دفاع‌مقدس در برابر دشمن خارجی ایستادند و مقاومت نمی‌کردند. مثل همان جوانانی که در جنگ تحمیلی، قید خانه و خانواده خود را زدند و تحمل گرمای جبهه جنوب و سرمای جبهه غرب برایشان آسان شد. مثل همه آنهایی که برایشان فرقی نمی‌کرد کجا و در چه نقطه‌ای از ایران حضور پیدا کنند. گوش به فرمان رهبر و مقتدای خود بودند تا جانشان را برای میهن و آبادانی‌اش اهدا کنند. آرمان ۲۱سال داشت و مثل همان جوانان دهه ۰عبود که به‌گفته سادارش آرزو داشت مرگش با شهادت رقم بخورد. حالا مادر تاب و توان صحبت کردن درباره آرمان را ندارد، مثل هر مادر دیگری آرزوهای بسیاری برای پسرش داشت. دوست داشت رخت دامادی، تن عزیز کرده‌اش ببیند. اشک‌ها امانش نمی‌دهند، اما به یاد حرف‌های پسرش می‌افتد که بارها به او گفته بود، و شاید یادآوری همین خاطرات و این چند جمله کوتاه مر محمی باشد پر دل نرچیده‌ده او. وقتی خیابان‌ها ناآرام بود و دل مادر نیز پر از دلشوره و نگرانی، باز هم آرمان برایش از آرزوی‌ش گفته بود: «به او گفتم نرو مامان! نرو! دلم شور می‌زند. هر روز خبر شهادت جواب نمی‌داد.

کسی از او خبر نداشت و نگرانی دوستانش کم‌کم به خانواده هم منتقل شد و پدر و مادرش هم دست‌نهاییه برای پیداکردن آرمان به خیابان‌ها آمدند. کسی می‌گفت با بیمارستان تماس بگیرد و دیگری پلیس را پیشنهاد داد. همین کار را هم کردند. اما خبری نبود که نبود. تا اینکه حوالی شامگاه همین شب، یکی از گشت‌های اطلاعاتی چیز مشکوکی کنار خیابان می‌بیند. روی آن پتو کشیده شده بود. وقتی پتو را کنار می‌زنند، جسم بدون حرکت و غرق در خون آرمان‌علی‌وردی را می‌بینند. آنقدر ضربه بر صورت این طلبه وارد شده بود که به‌راحتی قابل شناسایی نبود. جواب نمی‌داد.

مراسم وداع با پیکر این طلبه شهید، مدافع دین و امنیت دیروز (شنبه هفتم آبان‌ماه) بعد از نماز مغرب و عشا با حضور طلاب و استنادان حوزه‌های علمیه شهر تهران با سخنرانی آیت‌الله میرهاشم حسینی در حوزه علمیه آیت‌الله مجتهدی برگزار شد. همچنین مراسم تشییع این طلبه شهید امروز (یکشنبه هشتم آبان‌ماه) با حضور مردم شهیدپرور شهر تهران به‌ویژه منطقه غرب پایتخت همزمان با اقامه نماز ظهر در مسجد امام علی(ع) در فلکه دوم شهران برپا می‌شود. در پی این حادثه، آیت‌الله اعرافی، مدیر حوزه‌های علمیه در پیامی شهادت طلبه بسبیجی، آرمان علی‌وردی را که توسط اغتشاشگران به شهادت رسید، تسلیت گفت.

## عاشق حاج قاسم بود

آدمی نبود که به دیگران ظلم کند، همیشه مدافع حق بود و روی آن ایستادی می‌کرد.»
پدر از لحظه شهادت آرمان می‌گوید: «ضربات زیادی به آرمان زده بودند. کتف، دماغ و سرش را شکسته بودند؛ تا جایی که هیچ جای سالمی در بدنش نمانده بود. دکتر گفته بود ضربه سختی به سرش وارد شده و فقط توانست با دستگاه چند ساعت بیشتر زنده نگه‌اش دارد.»
آرمان اهل اردوهای جهادی بود، هر جاکه می‌توانست با رفقا می‌رفت و چند روزی را اردوی جهادی برگزار می‌کرد. یکی از دوستانش می‌گوید: «در سبیل لرستان آرمان مثل آچار فرانسه همه کاری می‌کرد، بعضی روزها در آشپزخانه کمک کار بود، ساعتی بیل به‌دست می‌گرفت ...»

## هم‌شهرداری

گزارش

گزارشی از وضعیت کودک ۵ساله‌ای که در حادثه تروریستی شاهچراغ(ع) پدر، مادر و برادرش را از دست داد

### چشم‌های منتظر «آرتین»

برنامه‌ریزی‌هایشان برای عروسی بود؛ نه عزا خرید می‌کردند تا هر چه زودتر به تهران بیایند. برای جشن و پایکوبی لحظه‌شماری می‌کردند، اما به جای آن، خون، مرگ و چیزی شبیه به میدان جنگ نصیب‌شان شد. گلوله‌ها به آنها امان نداد تا در کنار هم، آغاز زندگی مشترک دخترشان را جشن بگیرند. بعد از خرید بود که رفتند تا زبارتی هم از شاهچراغ(ع) داشته باشند. مسیر را تغییر دادند و به جای خانه، برای زیارت رفتند، اما در یک لحظه همه چیز به‌هم ریخت. سرنویست جور دیگری برایشان رقم خورده بود. آرتین و آرام‌شام، دست‌شان در دست پدر و مادرشان بود، اما ناگهان صدای گریار گلوله و صدای فریاد مردم درهم آمیخت. مرگ بار دیگر سایه‌انداخت؛ این بار بر سر شیرازی‌ها. سرخی خون همه‌جای شاهچراغ(ع) را فرا گرفت. در این میان آرتین ۵ساله چشمانش صحنه‌هایی را دید که برایش زیادی سنگین بود. تن نحیف و کودکانه‌اش یاری نمی‌کرد تا بتواند کاری کند. جهش‌ش زیادی کوچک بود برای سینه سیر کردن در مقابل خانواده‌اش؛ پدرش را دید که فریاد می‌زد و سعی داشت از همسر و فرزندان‌ش محافظت کند؛ ولی تیرباران امانش نداد. مادر غرق خون بود. برادرش دیگر صدایی نداشت تا در گریه و فریاد او را همراهی کند. نفس نمی‌کشیدند هیچ کدام از عزیزانش؛ غریب و بی‌پناه در آن مهلکه ترسناک ماند. حالا دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند او را آرام کند؛ حتی نمی‌توانند با او امید دهند. دیده است آنچه را که نباید هیچ‌وقت می‌دید. کسی نمی‌تواند به او ثابت کند دوباره روزی می‌تواند با آرام‌شام بازی کند، دست پدر را بگیرد و مادر را غرق بوسه کند. آرتین مانده با غصه‌ای تمام‌شدنی. ابوالفضل خوش‌نژاد، داماد این خانواده که خودش هم هنوز شوکه است، روایتی غم‌انگیز از خانواده سرداران در آن شب منحوس دارد.

آرتین و خانواده‌اش آن شسب برای رفتن به شاهچراغ(ع) برنامه‌ریزی کرده بودند؟

نه، اصلا قرار نبود به آنجا بروند. آنها رفته بودند خرید کنند. شاهچراغ(ع) وسط بازار است. احتمالا بعد از خرید، دل‌شان هوای زیارت کرده بود و به همین دلیل به آنجا رفتند. ماصلا خیر نداشتیم که به آنجا رفتم.اند اتفاقا به‌دلیل ناآرامی‌های اخیر به آنها اکید کرده بودیم که زیاد بیرون نیابند. حتما به‌خاطر اینکه آنجا محل آرامی است، رفته بودند که زیارت کنند. هفته بعد یعنی ۱۲ آبان عروسی من و فاطمه بود. فاطمه خواهر آرتین است. آنها رفته بودند برای عروسی خرید کنند ولیاس بگیرند. من خودم برایشان بلیت خریده بودم تا به تهران بیایند. خیلی برای مراسم شوق داشتمند. کلی برنامه‌ریزی کرده بودند. آن شب هم گفتند اگر برای خرید لباس نرویم، دیگر نمی‌رسیم خرید کنیم.

#### شما چطور متوجه این اتفاق شدید؟

ما خبر را در فضای مجازی خواندیم. گفتند در شاهچراغ(ع) عملیات تروریستی شده است. خیلی شوکه شدیم، ولی اصلا تصورش را هم نمی‌کردیم که خانواده ما هم آنجا بوده باشند. همسر داشت فیلم‌های مراسم عقیلمان را تماشا می‌کرد. همان لحظه هم لنتنگ شد و هم دلشوره گرفت. با پدر و مادرش تماس گرفتم. اما کسی پاسخگو نبود. از آنها خبری نداشتیم. با اینکه نگران بودیم، ولی فکرش را هم نمی‌کردیم که چنین فاجعه‌ای رخ داده باشد. تا اینکه لیست مجروحان را دیدیم. اسم آرتین در میان مجروحان بود؛البته فامیلی آرتین را اشتباه نوشته بودند. به جای سرایداران، سرداران نوشته شده بود. همین باعث شد کمی امید بگیریم که شاید فقط تشابه اسمی باشد. دایم همسر در شیراز است. او تا صبح به بیمارستان‌ها سر زد؛ تا اینکه آرتین را پیدا کرد. ما هم بلافاصله به شیراز رفتیم.

آرتین لحظه تیراندازی چه صحنه‌هایی را دیده است؟

آرتین همه چیز را دیده، همه آن چیزی که نباید می‌دید. می‌گوید دیدم که تیر به پیشونی مادرم خورد. به شکم آرام خورد. می‌گوید دیده که پدرش ایستاده جلوی آنها و سبزی شده برایشان، اما او تیر خورده است. همه آنها را با چشم دیده‌است.

#### حال روحی‌اش چطور است؟

خیلی با او صحبت می‌کنیم. به او گفتیم آنها رفته‌اند که زخم‌هایشان خوب شود تا دوباره با هم باشی.اما او باور نمی‌دهد می‌گوید: «می‌دانم آنها مردانند.» نمی‌دانیم باید با او چه کار کنیم. همه سعی‌رامی کنیم تا از این حال‌وهوا خارج شود.اما داغش خیلی سنگین است. مرتب سعی داریم فضایش را عوض کنیم، ولی مگر آن صحنه‌ها از ذهن بچه به این کوچکی پاک می‌شود. آرتین خیلی به پدرش وابسته بود. به پدرش قوی‌ال‌عاده دبلیستگی داشت. اگر یک شب کنار پدرش نمی‌خوابید، خوابش نمی‌برد. غذاایش را حتما باید پدرش به او می‌داد. هیچ‌کدام نه مادر و نه همسر نمی‌توانستند به او غذا بدهند؛ فقط با پدرش غذا می‌خورد. دوست و رفیقش پدرش بود. خوشگذران‌اش فقط با پدرش بود. به آرام‌شام و مادرش هم وابسته بود، ولی همه زندگی‌اش با پدرش بود. مرتب می‌گوید: این پیام چیست؟ مردم کجاست؟ مانده‌ایم که او چطور می‌خواهد با این همه وابستگی، بدون پدرش زندگی کند. ما سعی می‌کنیم هر جور شده حالش را بهتر کنیم.

#### از لحاظ جسمی چه آسیبی دیده‌است؟

جمعه از بیمارستان مرخص شد. دستش آسیب دیده و عمل انجام شده‌است. دکتر گفته باید صبر کنید. اگر این عمل جواب نداد، عمل پیوند استخوان انجام می‌شود. دستش تیر خورده‌است.

#### از این به بعد با شما زندگی می‌کند؟

بله، قرار است با من و همسر در تهران زندگی کند. آنها یکی، دو سال بود که به شیراز رفته و ساکن آنجا بودند. همسرم یکی، دو هفته‌ای می‌شود که به اینجا آمده و با هم خانه‌مان را می‌چیدیم تا برای عروسی همه چیز آماده باشد. قرار بود روز دوشنبه هم آرتین و خانواده‌اش به تهران بیایند و برای عروسی آماده شویم. پدر آرتین بازنشسته نیروهای مسلح بود. ۲۰سال در نیروی دریایی بندرعباس کار می‌کرد. یکی، دو سال بود به شیراز رفته بودند. مکانیک ماشین‌های سنگین بود. چون خودشان شیرازی هستند، دوست داشتند بروند آنجا زندگی کنند.

#### الان خواسته خانواده شما چیست؟

ما از مسئولان خواسته‌ایم که نیروهای امنیت شاهچراغ(ع) را بررسی کنند. ببینند چرا آنقدر راحت این فرد به داخل رفت و عاملان و مسببان این حادثه را مجازات کنند؛ آنها همه بی‌گناه بودند. چرا باید اینطور به شهادت برسند.



خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر